

(بنداری اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶-۷)

شارحان شاهنامه مصراع آخر را به صورت‌های متفاوتی معنی کرده‌اند و دلیل اصلی این امر اختلاف نظر آنان بر سر واژه سامان در این مصراع است؛ این اختلاف نظرها، چنان‌که خواهیم دید، در فرهنگ‌های لغت شاهنامه نیز دیده می‌شود. عزیزالله جوینی سامان را به معنای «آرمیدن» گرفته و بیت را چنین معنا کرده‌است:

پس هر کسی نان سالانه خود را به دست آورد و زحمت کشید تا جایی برای آرمیدن خود فراهم کند. (فردوسی، ۱۳۹۱: ۲۶۸، پاورقی ۴۵)

کاظم برگ‌نیسی در شرح این بیت آورده‌است:

... سامان: راه و رسم، راه و روش، نظم و ترتیب. بنداری نیز در ترجمه این واژه به درستی از تعبیر طریقاً لاجب بهره گرفته است... (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۶)

سپس بیت را این‌چنین معنی کرده‌است:

بدین‌سان، هر کسی نان خود را به دست آورد، به کار و کوشش پرداخت و راه و رسم زندگی خود را شناخت. (همان: ۶۶)

خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه معنی بیت را نیآورده، اما در بخش واژه‌نامه آن سامان را به معنای «ترتیب و نظم» آورده‌است (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: بخش یکم/ ۸۷۱).

کزازی (۱۳۹۲: ۳۰۲) سامان را به معنای «مرز و اندازه» دانسته و می‌نویسد که این واژه در پهلوی نیز به کار رفته، اما معنی بیت را نیآورده‌است. مهری بهفر در گزارش خود بر شاهنامه، سامان را به معنای «نشانه‌گاه و حد هر زمین که آن را مرز گویند؛ پهلوی sāmān حد، مرز» آورده (فردوسی، ۱۳۹۱: ۱/ ۱۳۴-۱۳۵) و بیت را این‌چنین معنی کرده‌است:

[و پس از این بود که] هر کسی خوراک خود را با کار و کوشش به دست آورد، کشاورزی کرد و حد و مرز کشتگاهش را مشخص کرد (و به این ترتیب بود که هوشنگ آیین دهقانی و مالکیت زمین را شکل داد). (همان: ۱۳۵/۱)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شارحان شاهنامه برداشت‌های متفاوتی از مصراع مورد بحث داشته‌اند. ظاهراً علت این امر این است که آنان در شرح این بیت، تنها به فرهنگ‌های

نگاهی دوباره به واژه «سامان» در مصرعی از شاهنامه

رضا غفوری

دانشیار دانشگاه ولی عصر رفسنجان
reza_ghafouri1360@yahoo.com

بر پایه شاهنامه، پس از درگذشت گیومرت، هوشنگ فرزند سیامک بر تخت نشست و فرمان‌روای هفت کشور شد. هوشنگ به داد و دهش پرداخت و خدماتی برای پیشرفت تمدن انجام داد. جدا کردن آهن از سنگ، ساختن آلات فلزی، راندن آب رودها به جویبارها و کشت و زرع کردن از جمله کارهای هوشنگ بود. گزارش حوادث اخیر پادشاهی هوشنگ از زبان فردوسی چنین است:

...چو این کرده شد چاره آب ساخت
ز دریا به هامونش اندر بتاخت
به جوی و به کشت آب را راه کرد
به فرکی رنج کوتاه کرد
چراگاه مردم بدین برفزود
پراگندن تخم و کشت و درود
بورزید پس هرکسی نان خویش
برنجید و بشناخت سامان خویش

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/ ۱۱۵-۱۱۳)

بنداری این بخش از داستان را چنین ترجمه کرده‌است:

و أخذ فی شق الجداول الی الصحاری، و بذر البذور فیها، و تیمتها بالمیاء، فسهل الله تعالی له ذلک، حتی الحدود، و نثر الحدود، و زرع الزروع و أقام بالخلق علی طریق لاجب للمعایش و اکتساب الأقوات. (بنداری، ۱۹۷۰: ۱۸)

و به صحراها جوی‌ها کند و دانه کشت و کشته‌ها را از آن جوی‌ها آب داد و ایزد تعالی کارها بر او آسان نمود. پس مرزها را معین کرد و دانه پراکند و در زمین‌ها کشت کرد و راه مردم برای معاش و به دست آوردن روزی گشاده گردانید.

لغت اکتفا کرده و شواهد دیگر را بررسی نکرده‌اند. در این جا، برای روشن شدن مطلب، شواهد متنی و آنچه در فرهنگ‌ها دربارهٔ واژه سامان آمده‌است بررسی می‌شود.

واژه سامان (پهلوی: sāmān) در فرهنگ‌های فارسی میانه، به معنای «مرز، حد، نشان، نشانه‌گاه» (رک. مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۳۳؛ فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۴۹۶) آمده‌است. برای رعایت اختصار، به آوردن دو شاهد از متون پهلوی بسنده می‌شود:

Ud mēnōgīg gand tā ō ānōh šawēd kū gand-ayābišnīs
sāmān ast petyāragōmand gyāg

(دادستان دینی، ۱۳۹۷: ۸۲)

گندمینوی تا آن جا می‌رود که سامان و حد رسیدن گنداست،
یعنی جای پتیاره‌مند. (همان: ۱۶۹)

Ud yazd ō hambadīg abāz dāštan az sāmān ī xwēš ud
hamistan tuwān...

(کتاب پنجم دینکرد، ۱۳۸۶: ۸۳)

ایزد کاملاً می‌توانسته است آن متخاصم را از حدود (= قلمرو) خویش بازدارد و او را در هم شکند. (همان: ۸۲)

واژه سامان در ارمنی نیز به صورت sahman به معنای «سرحد، مرز» آمده‌است و حتی در گویش دوانی استان فارس نیز به صورت sāmūn و به معنای «حدود، حد و مرز زراعی» همچنان به کار می‌رود (رک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۶۴۹/۳). در لغت‌نامه‌های معتبر، معانی متفاوتی برای واژه سامان آمده‌است از جمله: «آرایش و نظام»، «شهر و قصبه»، «نشانه و اندازه»، «نشانه‌گاه مرز»، «بلندی‌های کنار زمین همواری است که در آن زراعت کرده باشند»^۱ و... (رک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سامان»؛ انوری، ۱۳۸۲: ذیل «سامان»). در فرهنگ جعفری توضیح بیش‌تری نسبت به معنای اخیر لغت‌نامه آمده‌است: «بلندی که در میان زراعات جهت امتیاز گذارند» (تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۲۸۲).

در لغت فرس، واژه سامان به معنای «اندازه» (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۴۱؛ همو، ۱۴۰۱: ۱۵۱) و «اندازه و نشانگاه» (همو، ۱۳۱۹: ۳۸۱؛ همو، ۱۴۰۱: ۵۹۶، ۷۳۵) آمده و ابیات زیر به ترتیب از کسایی و امیر معزی به عنوان شاهد آن آمده، اما مناسبی با معنای یادشده ندارند:

۱. معنی اخیر در فرهنگ بزرگ سخن نیامده‌است و تا آن جا که بررسی کرده‌ایم در فرهنگ‌های لغت، هیچ شاهی برای معنای اخیر نیامده‌است.

به وقت دولت سامانیان و بلعیمان
چنین نبود جهان با نهاد و سامان بود
(اسدی، ۱۳۱۹: ۳۸۱)

گمراهانی که کشیدند سر از طاعت او
سر تیغش همه را بی سرو بی سامان کرد

(همو، ۱۳۳۶: ۱۴۱)

در اغلب فرهنگ‌های شاهنامه، مدخل سامان آمده‌است. در لغت شاهنامه، سامان به معنای «صلاح و انتظام عقل و سرحد» (بغدادی، ۱۳۸۲: ۲۱۶) آمده، اما شاهی برای هیچ یک از این معانی نیامده‌است. در واژه‌نامهک سامان «راه و آیین، ترتیب و نظام» معنا شده‌است (نوشین، ۱۳۸۹: ۲۸۹). اگرچه در این کتاب شاهی برای معنای یادشده آمده، اما از بیت مورد نظر ما نشانی نیست. در فرهنگ جامع شاهنامه، سامان به معنای «اسباب، آرایش، ترتیب و نظم دادن، لشکر و آلات جنگ، شهر و بلاد، در خور، قدرت و قوت» با ذکر شاهی آمده (زنجانی، ۱۳۸۰: ۶۰۰) اما در این فرهنگ نیز از بیت یادشده نشانی نیست. شامبیاتی سامان را به معنای «نشانه و اندازه، حد و اندازه» آورده و بیت زیر را به تبعیت از شماری از واژه‌نامه‌های پیشین شاهد آورده‌است:

نگشت آن دلاور ز پیمان خویش
به مردی نگه داشت سامان خویش^۲

(شامبیاتی، ۱۳۷۵: ۳۲۳)

در یکی از فرهنگ‌های شاهنامه، بیت مورد بحث به عنوان شاهی برای واژه سامان آمده، اما معنی «اندازه» از آن برداشت شده‌است (طاووسی و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۲۵). در فرهنگ‌های دیگر بیت یادشده آمده‌است، اما معانی دیگری برای آن آورده‌اند. اتابکی واژه سامان در مصراع «برنجید و بشناخت سامان خویش» را «ترتیب و اسباب و آرایش و به مرور ساختن چیزها، نظام، ترتیب زندگانی» (اتابکی، ۱۳۸۶: ۱۳۱) معنی کرده و رواقی نیز آن را به معنای «ساز و برگ، نیاز و خواسته» (رواقی، ۱۳۹۰: ۱۴۲۷/۲) دانسته‌است.

آنچه آمد مطالبی بود که در منابع دربارهٔ واژه سامان در ارتباط با بیت مورد بحث آمده‌است و چنان که دیده می‌شود اختلاف نظرهای بسیاری میان پژوهشگران دربارهٔ معنای

۲. نگارنده اخیراً معنی سامان را در این بیت از دکتر سجّاد آیدنلو جویا شد؛ به نظر ایشان سامان در این جا با توجه به ابیات پیشین، به معنای «قانون» است.

بَذَلْكَ يُدْعَى بِشِدَادَ. (ابن اثیر، ۱۴۱۷ق: ۵۴/۱)

او نخستین کسی بود که آیین‌ها و اندازه‌ها (= مرزها) پایه گذارد و از این رو او را پیشداد خواندند که معنی آن نخستین دادگراست. (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۶۲/۱)

ظاهراً این سخن ابن اثیر بی تأثیر از باور تعیین حدود زمین‌های زراعی برای دهقانان به دست هوشنگ نیست. ۴. در دینکرد هشتم و پس از آن در آثارالباقیه آمده که قوانین دهقانی به دست ویکرد پیشدادی، که بعدها برادر هوشنگ خوانده شد، وضع شد (رک. کتاب هشتم دینکرد، ۱۳۹۹: ۵۷؛ بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۳۵). این اسطوره به تدریج فراموش و ویکرد از ذهن مردم پاک شد و امور زراعت و کشاورزی به هوشنگ، پادشاه معروف پیشدادی، انتقال یافت، آن‌چنان‌که در شاهنامه و برخی متون تاریخی به ارتباط هوشنگ با کشاورزان و کشاورزی اشاره شده است (رک. صدیقیان، ۱۳۸۶: ۴۲). حتی در یکی از متون تاریخی به صراحت آمده که هوشنگ خود دهقان بود:

کسری انوشیروان می‌گفت: ای گروه شاهان از دهگانی پاسداری کنید، هم چنان‌که از کشور پاسداری می‌کنید، که این دو برادرانند، نیای دور ما هوشنگ، دهگان بود. (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۹)

با این توضیح هوشنگ پادشاهی بود که با دهقانی و فنون زراعت آشنایی داشت و آن را به‌منظور پیشرفت تمدن به انسان‌ها آموخت و از سوی دیگر او را دادگر و قانون‌گذار می‌خواندند؛ پس دور از ذهن نیست که حدود زمین‌های کشاورزی مردم را برای پرهیز از جنگ و اختلاف نیز تعیین کند، تا هر کس بدون مداخله در کار دیگری به کشت و زرع بپردازد و روزی خود را به دست آورد.

با توجه به این توضیحات، شرحی که برخی پژوهشگران از جمله برگ‌نیسی و خالقی‌مطلق، بر مصراع مورد نظر آورده‌اند اگرچه کاملاً مردود نیست، اما تا حدودی دور از ذهن و پذیرفتن آن دشوار است. نکته دیگر این‌که اگرچه مهری بهفر هوشمندانه معنای درست واژه سامان را در داستان هوشنگ دریافته است، اما گزارش او از بیت مورد

این واژه وجود دارد. نگارنده بر آن است که نظر کزاززی و بهفر صحیح‌تر از نظر دیگر شارحان است، هرچند این دو پژوهشگر در گزارش خود، اختلاف نظرهای دیگر محققان را بررسی نکرده و حتی مستنداتی هم برای نظر خود نیاورده‌اند که بتواند خواننده را اقناع کند. از نظر نگارنده، با توجه به دلایلی که در زیر می‌آید، سامان در داستان پادشاهی هوشنگ، به معنای «حد و مرز» و توسعاً به معنای «بلندی» که در میان زراعت جهت امتیاز گذارند» آمده است:

۱. سامان به معنای «مرز، حد» نه تنها در متون فارسی میانه آمده، بلکه دست‌کم در متون فارسی نو تا قرن ششم نیز به کار رفته است. در لغت‌نامه شواهد زیر از شمسی، سراینده یوسف و زلیخا، و نظامی برای سامان در معنی «حد و مرز» آمده است:

بدو مهر یعقوب چندان فرزد
که سامان آن هیچ نتوان نمود

زنی کاردان است و سامان‌شناس
ندانند کسی سیم او را قیاس

این نکته حاکی از آن است که واژه سامان، به معنای «حد و مرز»، در عصر فردوسی واژه‌ای ناشناخته نبوده است، بنابراین دور از ذهن نیست که شاعر آن را در بخش خدمات کشاورزی هوشنگ در پیشرفت تمدن به کار برده باشد.

۲. در ترجمه بنداری آمده که هوشنگ مرزها را معین کرد و دانه پراکند، «فسهل الله تعالی له ذلک، حتی الحدود و نثر الحدود». چنان‌که می‌دانیم در شاهنامه فردوسی با صراحت از تعیین حدود مرزهای زراعی به دست هوشنگ سخن نرفته، پس چرا بنداری تعیین حدود مرزها را به هوشنگ نسبت داده است؟ بی تردید بنداری واژه سامان را در این داستان به معنای مرزها و حدود زمین‌های کشاورزی می‌دانسته و ازین رو چنین ترجمه‌ای از این بخش از داستان به دست داده است.

۳. در تاریخ الکامل درباره هوشنگ آمده است:

وَقَالُوا: إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ وَضَعَ الْأَحْكَامَ وَالْحُدُودَ. وَكَانَ مُلْقَبًا

نظر خالی از اشکال نیست. او در شرح بیت «بورزید پس هر کسی نان خویش / برنجید و بشناخت سامان خویش» نوشته است:

[و پس از این بود که] هر کسی خوراک خود را با کار و کوشش به دست آورد، کشاورزی کرد و حد و مرز کشتگاهش را مشخص کرد.

از نظر او مصدر شناختن در مصراع آخر به معنای «مشخص کردن، متمایز کردن» است (رک. فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۳۴/۱). برداشتی که او از معنای واژه شناختن کرده و به تبع آن معنای ای که برای بیت آورده است نادرست است، زیرا گزارش او بیانگر این نکته است که مردم دوره هوشنگ، خود مرزهای زراعی شان را تعیین کردند و هوشنگ در این کار نقشی نداشت، حال این که اصل اسطوره به گونه دیگری است. شایان ذکر است که شناختن در این مصراع به معنای «دانستن، فهمیدن» است نه به معنای «مشخص کردن، متمایز کردن». شاعر می گوید: هر کسی حدود زمین های زراعی خود را (که هوشنگ تعیین کرده بود) دانست.

منابع

- ابن اثیر (۱۳۸۳). تاریخ کامل. ترجمه سید حسین روحانی. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۴۱۷ق). الكامل فی التاریخ. تحقیق: عمر عبد السلام تدمری. بیروت: دار الکتاب العربی.
- اتابکی، پرویز (۱۳۸۶). واژه نامه شاهنامه. تهران: فرزانه.
- اسدی طوسی (۱۳۱۹). لغت فرس. تصحیح عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- _____ (۱۳۳۶). لغت فرس. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
- _____ (۱۴۰۱). لغت فرس (برگردان شش دستنویس). با مقدمه علی اشرف صادقی و جواد بشری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- بغدادی، عبد القادر عمر (۱۳۸۲). لغت شاهنامه. تصحیح کارل. گ. زالمان. ترجمه، توضیح و تعلیق توفیق سبحانی، علی رواقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- البنداری، فتح بن علی (۱۹۷۰). شاهنامه. ترجمه عبدالوهاب عزام. تهران: افست.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۱۳۸۲). شاهنامه فردوسی، تحریر عربی. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۶). آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- تویسرکانی، محمد مقیم (۱۳۶۲). فرهنگ جعفری. تصحیح سعید حمیدیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸). تاریخ ثعالبی. ترجمه محمد فضایی. تهران: نقره.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت های شاهنامه. بخش یکم. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- دادستان دینی (۱۳۹۷). گزارش مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- زنجانی، محمود (۱۳۹۰). فرهنگ جامع شاهنامه. تهران: عطایی.
- شامبیاتی، داریوش (۱۳۷۵). فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه. تهران: آران.
- صدیقیان، مهین دخت (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیری- حماسی ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طاووسی، محمود، عبدالرسول صادق پور، یاسین راشدی (۱۳۸۷). ترکیب در شاهنامه فردوسی. شیراز: نوید شیراز.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. تصحیح و توضیح واژه ها و معنای بیت: کاظم برگ نیسی. تهران: فکر روز.
- _____ (۱۳۹۱). شاهنامه. تصحیح انتقادی و شرح یکایک ابیات: مهری بهفر. تهران: نشر نو- با همکاری آسیم.
- _____ (۱۳۹۱). شاهنامه. تصحیح عزیزالله جونی. تهران: دانشگاه تهران.

- (۱۳۹۴). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۸۱). فرهنگ زبان پهلوی. تهران: دانشگاه تهران.
- کتاب پنجم دینکرد (۱۳۸۶). آوانویسی، ترجمه، تعلیقات، واژه‌نامه، متن پهلوی: ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: معین.
- کتاب هشتم دینکرد (۱۳۹۹). آوانویسی، ترجمه، یادداشت و واژه‌نامه: محسن نظری فارسانی. تهران: فروهر.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۲). نامه باستان. ج ۱. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۸). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نوشین، عبدالحسین (۱۳۸۹). واژه‌نامک. تهران: معین.

